

پژوهشی در فرقه واقفه

عباس برومند اعلم

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

چکیده

شیع که در آغاز به صورت یک جریان اجتماعی بروز کرده بود، پیش از آنکه شاهد قوام کامل مکتبی خود باشد، شاهد شروع تفرق در وی بود و این ناشی از حضور سیاسی و اجتماعی بود که آن را از جریان‌های فکری محض متمایز می‌کرد.

بحث مصادیق امامت و ولایت امری، ریشه‌ای‌ترین بحث در این میان است، و به نظر می‌رسد در تاریخ تشیع اصلی‌ترین عامل انشعاب محسوب می‌شود. شاید شروع آن را از پس از شهادت امام حسین (ع) و قیام مختار بتوان مشاهده کرد و از این پس با رحلت هر امام و یا قیام هر یک از سادات حسنی و حسینی و احیاناً ادعای آنان، انشعابات جدیدی در جریان تشیع قابل ملاحظه است. واقفه یکی از همین فرقی است که در اواسط قرن دوم هجری توانست پایه میدان بگذارد و برای مدتی هر چند کوتاه حضور جدی در تاریخ تشیع داشته باشد، به طوری که رجال شاخصی را از علماء و فقها و متکلمان را به خود جلب کند و حتی تا قرن سوم و چهارم هجری به سرّت خرد ادامه دهد. این فرقه که پس از شهادت امام موسی کاظم (ع) مشخصاً در منطقه عراق با عرصه حیات گذارد، قابل به توقف امامت در امام هفتم و مهدویت او بود و در کوتاه مدت دچار انشعابات فراوانی شد به طوری که با مراجعه به منابع، چندین فرقه مختلف تحت عنوان واقفه معرفی می‌شوند که برخی تا مرز اعتقادات غیراسلامی هم چون حلول و تناسخ و نیز اباحی‌گری در شریعت پیش رفتند.

واژه‌های کلیدی: تشیع، واقفه، موسی بن جعفر (ع)، امامت.

تمدمه

اگر این اصل کلی را بپذیریم که اصولاً پس از هر مکتب، بروز اختلاف و تشعب در آن مکتب امری طبیعی و اجتناب ناپذیر بوده و تجربه تاریخی همه ادیان و مکاتب را گواه این نظر بیاوریم، اسلام نیز به عنوان دین خاتم از این اصل کلی مستثنی نبوده است، بلکه بروز اختلاف در این دین بسیار زود هنگام آغاز گردید.

نشست سقیفه نقطه آغاز اختلاف در امت پیامبر اسلام بود که طی آن جامعه اسلامی به دسته‌هایی تقسیم گردید، فرقه‌ای از آنها شیعه نامیده شدند که پیروان و هواخواهان علی بن ابیطالب (ع) بودند و همه گروه‌ها و تیره‌های بعدی شیعه از آن منشعب گشتند، به هر حال این تفرقات اولیه در طول قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری در قالب اندیشه‌های مختلف قوام یافت و البته اندیشه و جریان‌های جدیدی از درون و برون جهان اسلام نیز بدان اضافه گشت تا اینکه از اواسط قرن دوم هجری به تدریج سازمان گرفت و از دل این اندیشه‌های مختلف و جریان‌های اجتماعی متفاوت، فرق و مذاهب بیرون آمدند، این فرق از جهات مختلف کلامی، فقهی، عرفانی، سیاسی و اجتماعی قابل تفکیک بودند، اما بی شک اختلاف کلامی منتهی به شکل‌گیری فرق، جایگاه ویژه‌ای داشت.

تشیع نیز که در آغاز به صورت یک جریان اجتماعی بروز کرده بود، همین سرنوشت را داشت، این جریان حتی پیش از آنکه شاهد قوام کامل مکتبی خود باشد، شاهد شروع تفرق درونی بود و این ناشی از حضور سیاسی و اجتماعی بود که آن را از جریان‌های فکری محض متمایز می‌کرد.

بحث مصادیق امامت و ولایت امری، ریشه‌ی‌ترین بحث در این میان است، و به نظر می‌رسد در تاریخ تشیع اصلی‌ترین عامل انشعاب محبوب می‌گردد، شاید شروع آن را از پس از شهادت امام حسین (ع) و قیام مختار بتوان مشاهده کرد و از این پس با رحلت هر امام و یا قیام هر یک از سادات حسنی و حسینی و احياناً ادعای آنان، انشعابات جدیدی در جریان تشیع قابل ملاحظه است، این روند تا زمان امام رضا (ع) بطور جدی ادامه دارد، اما از پس آن امام بزرگوار این روند کمرنگ می‌شود و از دوران غیبت، این روند به شدت افول می‌کند و بسیاری از گروه‌هایی که تحت عنوان کلی و فراگیر شیعه شناخته می‌شدند، معسحل شدند و به تاریخ پیوستند و جریان تشیع تقریباً منحصر شد در دو سه جریان اصلی

که مهم‌ترین آن که اکثریت جامعه تشیع را نیز تشکیل می‌داد جریان شیعه امامیه اثنی‌عشریه بود.

بنابراین گرچه بسیاری از این فرق امروزه وجود خارجی ندارند، اما شناخت آنها و بررسی عقاید و نحوه شکل‌گیری آنها خالی از نکات مفید برای شناخت کلی تاریخ تشیع و تحلیل این جریان بالنده در طول تاریخ نخواهد بود. «واقفه» یکی از همین فرقی است که در او سبط قرن دوم هجری توانست پا به میدان بگذارد و برای مدتی هرچند کوتاه حضور جدی در تاریخ تشیع داشته باشد، بطوری که رجال شاخصی را از علماء و فقها و متکلمان را به خود جلب کند و حتی تا قرن سوم و چهارم هجری به حیات خود ادامه دهد. این فرقه که پس از شهادت امام موسی کاظم (ع) مشخصاً در منطقه عراق پا به عرصه حیات گذارد، قایل به توقف امامت در امام هفتم و مهدویت او بود و در کوتاه مدت دچار انشعابات فراوانی شد بطوری که در منابع فرق و مذاهب چندین فرقه مختلف تحت عنوان واقفه معرفی می‌شوند که برخی از آنها تا مرز اعتقادات غیر اسلامی هم چون حلول و تناسخ و نیز اباحی‌گری در شریعت پیش رفتند.

وجه تسمیه و دیگر اسامی فرقه واقفه

واقفه از ریشه وَقَفَ به معنای توقف و ایستایی و می‌توان آن را به هر فرد یا گروهی که در امری یا فردی توقف می‌کنند و یا از اظهارنظر در حوزه‌ای خودداری می‌نمایند اطلاق کرد، بدین ترتیب این عنوان در میان همه فرق اسلامی عمومیت دارد و در جریان‌های مختلف فکری می‌توان ردهایی از واقفه به این معنای عام پیدا کرد. مثلاً، واقفه اسم عام برای هر گروهی است که برخلاف جمهور در یکی از مسایل امامت در قبول رأی اکثریت توقف می‌کرده‌اند یا مثلاً جماعتی از معتزله مانند ابوعلی جبایی و پسرش ابوهاشم که نه حضرت علی (ع) را بر سایر صحابه و نه دیگر صحابه بر آن حضرت را افضل می‌دانستند واقفی نامیده می‌شوند. هم چنین در فرق کلامی در بحث حدوث و قدم قرآن که بعضی آن را قدیم و برخی حادث می‌دانند، گروهی توقف کردند و گفتند که اگر در این معنی توقف کنی و گرد آن سخن نگردی که قرآن قدیم است یا حادث، به طریق سلامت و راه استقامت نزدیک تر باشد، به اینها واقفه گفته می‌شود، هم چنین کسانی را که

بعد از رحلت امام یازدهم (ع) شیعه که نه امامت جعفر (کذاب) برادر آن حضرت و نه امامت فرزند غایب منتظرش امام دوازدهم (عج) را پذیرفتند اصطلاحاً واقفه نامیده می‌شوند.^(۱) اشعری نیز در کتاب مقالات الاسلامیین تأکید می‌کند که علاوه بر واقفه در میان شیعه در بین خوارج و مرجئه و اهل حدیث نیز طوائفی هستند که هر یک به دلیلی واقفه نامیده می‌شوند.^(۲)

بنابراین، این عنوان قابل اطلاق بر گروه‌ها و جریان‌های مختلف است، اما در اصطلاح فرق اسلامی این عنوان یک نام برای فرقی از شیعه است که منکر رحلت امام موسی کاظم (ع) شدند و امامت را در آن حضرت متوقف کردند، اینان در مقابل قطعیه که بر موت امام کاظم (ع) هفتمین امام شیعیان یقین کردند و پس از وی به امامت فرزندش علی بن موسی الرضا (ع) گرویدند قرار دارند، عنوان واقفه نیز به دلیل همین توقف در امام هفتم به آنها اطلاق شده است، بدین ترتیب اگر در فرهنگ اصطلاحات فرق عنوان واقفه بدون هیچ گونه قرینه‌ای بیاید، همین فرقه از شیعه مورد نظر است.

علاوه بر این نام، فرقه واقفیه که به صورت واقفه نیز خوانده می‌شود با اسامی دیگری نیز شناخته شده که مهم‌ترین و مشهورترین آن «مطوره» است که به معنای باران خورده و تر شده است و آن مأخوذ از «کلاب مطوره» یعنی سگان باران خورده است، باید توجه داشت که اصولاً این نامی است که مخالفان واقفه بویژه قطعیه به آنان می‌دهند و سبب آن نیز این است که؛ علی بن اسماعیل میثمی^(۳) و یونس بن عبدالرحمان^(۴)، با یکی از پیروان این فرقه بحث و مناظره می‌کردند. در حالی که میان آنها بحث سختی بوجود آمده بود، علی بن اسماعیل^(۵) خطاب به او کرده گفت: شما از شیعه نیستید، بلکه سگ‌های مطوره هستید، یعنی بدبوتر و گندیده تر از مردار هستید، از آن پس این لقب بر آنها اطلاق شد.^(۶) این نام تا زمان نوبختی برایشان مانده بود، وی می‌نویسد: هرگاه مردی را بی دین خوانند و او را مطوره نامند دانسته شود که وی از کسانی است که بر امامت موسی بن جعفر (ع) درنگ کرده است.^(۷)

علاوه بر اینها نام دیگری که نسبتاً عمومیت دارد و به مجموعه واقفه اطلاق می‌شود نام «موسویه» یا «موسائیه» است... بغدادی در کتاب خود موسویه را چنین معرفی می‌کند: «اینها کسانی هستند که امامت را تا جعفر [بن محمد (ع)] ادامه داده‌اند، سپس گمان

کرده‌اند که امام پس از جعفر پسرش موسی بن جعفر (ع) بوده و موسی بن جعفر زنده است و نمرده و او همان مهدی منتظر است... به این فرقه موسویه گفته می‌شود به خاطر اینکه منتظر [ظهور] موسی بن جعفر (ع) هستند.^(۸) شهرستانی نیز این فرقه را کلا با نام موسویه معرفی می‌کند^(۹)، البته مامقانی در کتاب مقیاس الهدایه در یک تقسیم بندی شاذ موسویه را به هر دو فرقه واقفه و قطعیه تعمیم می‌دهد^(۱۰) که به نظر نادرست می‌آید و صحیح تر همان است که موسویه را نیز از اسامی دیگر واقفه بدانیم.

این سه نام یعنی واقفه، مطبوره، و موسویه اسامی است که قابل تعمیم به همه گروه‌های متوقف درباره امامت امام کاظم (ع) می‌باشد اما باید دانست که اسامی متعدد دیگری نیز در منابع برای واقفه ذکر شده که هیچ یک شمول کلی ندارد و مریک نام یکی از انشعابات این فرقه است توأم با مختصات عقیدتی خاص که در ادامه همین مقاله معرفی خواهند شد.

نگاهی به پیدایش فرقه واقفه

پس از رحلت امام صادق (ع) علی رغم همه تدابیری که آن حضرت برای احراز صحیح امامت پس از ایشان از سوی پیروانشان به کار بستند، باز هم انشعاباتی بوجود آمد، گروهی معتقد به امامت اسماعیل، فرزند از دنیا رفته امام صادق (ع) شدند و جماعت اسماعیلیه را تشکیل دادند، دسته‌ای نیز گرد عبدالله فرزند دیگر امام جمع شدند و فرقه فطحیه را تشکیل دادند که البته بخش اعظم آنها پس از مرگ زود هنگام عبدالله از این فرقه بازگشتند، اما اکثریت پیروان آن حضرت، بویژه اصحاب شاخص و معروف ایشان گرد موسی بن جعفر جمع شده و معتقد به امامت ایشان شدند.

موسی بن جعفر (ع) در سال ۱۲۸ هجری در شهر مدینه متولد شده بود و پس از رحلت پدر بزرگوارش در سال ۱۴۸ هجری، عهده دار مقام امامت شد و طبعاً در این مدت تحت فشار حکومت وقت عباسی قرار داشت، این فشارها در زمان دو خلیفه بهدی و هادی وجود داشت، اما از زمان هارون تشدید شد، تا اینکه در نهایت هارون تصمیم به حبس حضرت گرفت و لذا، در بیستم ماه شوال سال ۱۷۹ هـ وقتی از عمره ماه رمضان بر می‌گشت آن حضرت را با خود برد و در بصره نزد عیسی بن جعفر بن منصور که از بزرگان

خاندان عباسی بود بازداشت کرد،^(۱۱) پس از مدتی ایشان را به بغداد منتقل نمود و آن حضرت نزد سندی بن شاهک زندانی بود تا اینکه در سال ۱۸۳ در بیست و پنجم ماه رجب، در حبس هارون درگذشت.^(۱۲) علی رغم تلاش و ظامرسازی فراوان دستگاه خلافت برای طبعی - موه دادن رحلت آن حضرت بسیاری و از جمله شیعیان قطعیه معتقدند آن حضرت در زندان مسموم شده و به شهادت رسیدند.

پیروان آن حضرت بر امامت ایشان متفق بودند تا اینکه حضرت در همین نوبت مذکور که نوبت دوم حبس آن حضرت بود، به زندان افتادند و به شهادت رسیدند؛ گروهی که به موسی بن جعفر (ع) گرویده بودند با وی خلاف نبسته و تا بار دوم که به زندان افتاد به امامت او استوار ماندند، اما از آنگاه که دیگر بار به زندان افتاد کار او اختلاف کرده و درباره امامت وی در گمان شدند، چون در زندان هارون الرشید درگذشت بر پنج دسته گرویدند.^(۱۳)

اکثریت همان طور که ذکر شد به شهادت حضرت معتقد شدند و گفتند که در زندان سندی بن شاهک، یحیی بن خالد برمکی با خرما و انگور زهر آلودی که از بهر او فرستاده بود وی را کشته و امام پس از او علی بن موسی الرضا (ع) است، این دسته همانطور که گفته شد قطعیه نامیده شدند.^(۱۴) اما شماری از پیروان حضرت نیز مرگش را به انحاء مختلف منکر شدند و می گفتند که او به گونه مهدی باز خواهد گشت، اینان امامت علی بن موسی (ع) را پذیرا نشدند، هر چند برخی از ایشان امام رضا (ع) و اخلاف او را در زمان غیبت مهدی در شمار خلیفگان وی می دانستند.^(۱۵)

بدین ترتیب پیروان امام کاظم (ع) به دو جریان اصلی تقسیم شدند یکی قطعیه و دیگری واقفه، درباره علل بوجود آمدن این فرقه جدید روایاتی در برخی منابع نقل شده که حاکی از نوعی توطئه و فساد اقتصادی است به این معنا که در این روایات شکل گیری واقفه مانند بسیاری از فرق دیگر اسلامی حاصل اختلافات فکری و اجتهادی تلقی نشده است، بلکه دنیاطلبی و سوء استفاده از مقام عامل شکل گیری این فرقه بیان شده است، شیخ صدوق روایت می کند که: «یونس بن عبدالرحمان گوید: وقتی امام کاظم (ع) از دنیا رفت، نزد هر یک از نمایندگان و کار گزاران آن حضرت اموال زیادی جمع شده بود و همین امر باعث شد، مرگ آن حضرت را انکار کنند و در امام پس از ایشان توقف نمایند، از جمله

نزد یزید بن مروان قندی مفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه بطائنی سی هزار دینار بود. یونس ادامه داد: وقتی این قضیه را دیدم و حق برایم روشن شد و قضیه امامت امام رضا(ع) را دانستم، لب به سخن گشوده، مردم را به سوی آن حضرت دعوت می نمودم، آن دو نفر (یزید و بطائنی) به سراغ من فرستاده گفتند: چرا این کارها را می کنی؟ اگر به دنبال مال هستی، ما تو را بی نیاز می کنیم.. ولی من امتناع ورزیدم و به آنها گفتم.. من کسی نیستم که کوشش و فعالیت در راه خدا را کنار بگذارم و لذا آن دو با من دشمن شدند.^(۱۶)

گرچه استبعادی در صحت این روایت وجود ندارد، اما به نظر نمی رسد که همین امر برای شکل گیری یک فرقه که تا بیش از یک قرن بعد از حیات خود ادامه داده است کافی باشد و باید زمینه های فکری و اجتماعی را جستجو کرد. این فرقه در این مقطع بوجود آمد و تا اوایل قرن چهارم هجری بیشتر در منطقه عراق به حیات خود ادامه داد و توانست رجال شاخصی را در فقه، کلام و حدیث به خود جذب کند.

انشعابات فرقه واقفه و عقاید هر یک

فرقه واقفه از جمله فرقی است که در طول حیات نه چندان طولانی خود شاهد انشعابات فراوان بوده و جریان های مختلفی در زیر عنوان واقفه در منابع فرق اسلامی قابل شناسایی اند، این انشعابات به لحاظ فکری و عقیدتی طیف وسیعی را تشکیل می دهند به طوری که از اختلافات جزئی بر سر مرگ و نحوه ظهور امام کاظم(ع) تا اندیشه های غیر اسلامی مثل حلول و تاسخ و اباحی گری را شامل می شود، هر یک از این انشعابات، دارای معیارات فکری و اصول عقاید خاصی هستند که باعث امتیازشان از سایرین و نیز از دیگر فرق شیعه امامیه شده است.

فرقه واقفه در امر امامت بعد از پیامبر به هفت امام قائلند و اولین امام را امیرالمؤمنین علی(ع) و آخرین را موسی بن جعفر(ع) می دانند.^(۱۷) اینان هم چنین در امر مهدویت به مهدی بودن امام کاظم(ع) معتقدند و منتظر ظهور وی هستند و برای اثبات عقیده خود احادیث و روایات مختلفی را نیز بویژه به امام صادق(ع) منتسب می کنند و بر آنها استدلال می نمایند^(۱۸) که از آن جمله از امام صادق(ع) نقل می کنند که هفتمین امام شما، قائم شماست و یا اینکه درباره او گفت: او به عیسی(ع) شبیه است.^(۱۹)

نوبختی در فرق الشیعه پنج فرقه اصلی از واقفه را به شرح زیر برمی شمرد: گروهی گفتند که موسی بن جعفر (ع) نمرده و زنده است و نمیرد تا اینکه شرق و غرب زمین از آن او گردد و گیتی آکنده از ستم را پر از داد کند و او مهدی قائم است، برخی گفته‌اند که او امام قائم است و بمرد و امامی جز او نباشد ولی پس از مرگ باز گشته و در جایی پنهان شده و باران او با وی دیدار می‌کنند و او به ایشان امر و نهی فرماید، عده‌ای می‌گویند او مرده است ولی دیگر باره بر می‌خیزد و به مانند عیسی بن مریم (ع) است، جز اینکه عیسی بازنگشت و او را انکار کرده گفته‌اند که وی بمرد ولی خداوند او را به نزد خود به آسمان برد و در هنگام قیامت دیگر باره باز می‌گرداند، نوبختی پنجمین گروه را چنین معرفی می‌کند که گفته‌اند، ما ندانیم که او مرده است یا زنده زیرا اخبار بسیاری آمده که او مهدی قائم است و دروغ داشتن آنها روا نیست، از سوی دیگر خبر پدر و نیاکانش به ما رسیده که آشکار و غیر قابل انکار است، لذا اینکه به مرگ و زندگی او درنگ کرده بر امامت او استوار می‌مانیم و پای از آن فراتر نمی‌گذاریم تا حقیقت حال وی و کسی که خود را جانشین او می‌خواند بر ما روشن شود و اگر امامت غیر او همانطور که امامت خودش روشن شده بود، آشکار شود آن را می‌پذیریم و مطیع وی می‌شویم.^(۲۰)

اما از دیگر انشعابات مهم واقفیه، فرقه‌ای است که نام اصلی آن «بشیریه» است و از غلات و پیروان محمد بن بشیر کوفی که از موالی بنی اسد بود محسوب می‌شوند^(۲۱)، اینان ظاهراً از منحرف‌ترین جریان‌های واقفه به شمار می‌روند و دارای عقایدی هستند که آنها را از دایره اسلام خارج می‌کند، برای این فرقه در منابع مختلف اسامی دیگری نیز ذکر شده که از آن جمله سمیه^(۲۲) و همسویه^(۲۳) است. اینان گفتند که موسی بن جعفر (ع) نه به زندان افتاد و نه مرد، بلکه غایب شد و مهدی قائم هم اوست، او در هنگام غایب شدن محمد بن بشیر را جانشین خود گردانید و دانش و هر آنچه را از امور دین و دنیا که مورد احتیاج پیروانش باشد به او آموخت و همه وظایف خود را به او تفویض نمود و از این رو محمد بن بشیر بعد از او امام است.^(۲۴)

علاوه بر اینها اینان معتقد شدند به اباحی گری و در شریعت دخل و تصرف کردند، از جمله گفتند که خداوند فقط اقامه نمازهای پنج گانه و روزه رمضان را بر مسلمین واجب کرده و سایر فریض مانند زکات و حج را انکار کردند، هم چنین ارتکاب برخی منکرات

را مباح شمردند و قایل به تاسخ شدند و گفتند روح امامان فقط یکی بود، که از بدنی به بدن دیگر منتقل شده است، در املاک و اموال نیز قایل به اشتراک بودند و این اشتراک در بهره مندی را امری واجب می‌شمردند.^(۳۵) به هر حال محمدبن بشیر به هنگام مرگ به پسرش سمیع وصیت کرد و او پس از پدرش امام گردید و او به هر که وصیت می‌کرد تا ظهور موسی بن جعفر(ع) امام واجب الاطاعه می‌بود.^(۳۶)

علاوه بر اینها از فرق دیگری نیز جز، واقفه نام برده می‌شود، از جمله «زراریه» یا «تمیمیه» که از غلات و مشبهه و از پیروان زراره بن أعین تمیمی^(۳۷) معرفی می‌شوند که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر را برای خدای تعالی حادث می‌دانستند و در باب امامت نیز از واقفه بودند.^(۳۸) مؤلفه نیز فرقه‌ای از امامیه بودند که ابتدا قایل به امامت موسی کاظم(ع) و سپس امام رضا(ع) بودند، اما پس از رحلت امام رضا(ع) از عقیده خود برگشتند و پیرو واقفه شدند^(۳۹) طاطریه نیز که از پیروان ابوالحسن علی بن محمد طائی کوفی بودند نیز از واقفه محسوب می‌شوند،^(۴۰) یعقوبیه هم فرقه‌ای دیگر از واقفه است که عقاید آنها به تاسخ منتهی می‌شد.^(۴۱)

اما عقیده واقفه درباره جانشینان حضرت موسی بن جعفر(ع) به دو گونه بود، گروهی هم چون بشیریه، علی بن موسی(ع) و هر کس از فرزندان موسی بن جعفر(ع) که پس از وی ادعای امامت کردند را بر باطل می‌دانستند و آنها و کسانی را که به امامت آنها گرانیده‌اند تکفیر کرده و ریختن خون و تصرف اموالشان را حلال می‌شمردند.^(۴۲) اما د. ته‌ای دیگر معتقدند که حضرت رضا(ع) و کسانی که پس از او به امامت برخاسته‌اند امام نبوده‌اند، بلکه جانشینانی هستند که یکی پس از دیگری می‌آیند تا اینکه زمان ظهور او فرا رسد و لذا بر مردم فرض است که از جانشینان وی فرمان برند.^(۴۳)

رجال شاخص فرقه واقفه رجال جامع علوم الشافعی

با توجه به اینکه دوره حیات فرقه واقفه اواخر قرن دوم هجری، تمام قرن سوم تا اوایل قرن چهارم هجری را پوشش می‌دهد، لذا رجال شاخص و مطرح منسوب به این فرقه عموماً متعلق به همین بازه زمانی بویژه قرن سوم هجری هستند، در میان رجال مهم این فرقه، هم می‌توان تک چهره‌هایی را پیدا کرد که بسیار نقش آفرین بوده‌اند و هم می‌توان

خاندان‌هایی را یافت که جمعی از اعضاء آن از علمای واقفی محسوب می‌شوند، از جمله افراد مزبور می‌توان به سماعه بن مهران، ابوالحسن علی بن حمزه بطائنی، ابوعمرو عثمان بن عیسی و در میان خاندان‌های مذکور می‌توان به بنوفضال و بنوسماعه اشاره کرد.^(۳۴)

اما در آغاز و پیش از ایشان باید از سه شخصیت اصلی نام برد که هر سه در ردیف و کلای امام کاظم(ع) بودند و در منابع اولین کسانی معرفی می‌شوند که اندیشه وقف را ترویج کردند: وثقات روایت کرده‌اند که اولین کسانی که این اعتقاد را ظاهر کردند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی روایی بودند که در دنیا طمع کردند و به متاع آن متمایل شدند... همگی آنها و کلای موسی بن جعفر(ع) بودند و در نزد آنها اموال زیادی بود. پس هنگامی که موسی(ع) از دنیا رفت از طمع در اموال رو به وقف آوردند و امامت علی الرضا(ع) را نپذیرفتند و نفی کردند.^(۳۵)

اما علی بن ابی حمزه بطائنی که یکی از ارکان واقفه بود و کتب زیادی تألیف کرد، برقی در رجالش وی را در زمره اصحاب امام صادق(ع) برمی‌شمرد. ابن الفضاری می‌گوید: علی بن ابی حمزه لعنه الله ریشه وقف بود و دشمن‌ترین خلق نسبت به ولی بعد از ابی ابراهیم(ع) بود.^(۳۶) در عیون نقل شده که به هنگام رحلت امام کاظم(ع) در نزد بطائنی سی هزار دینار موجود بود که آن اموال را تصرف کرد.^(۳۷) از امام رضا(ع) روایت شده است که پس از مرگ ابن ابی حمزه فرمود: او در قبرش نشسته، از او درباره ائمه(ع) سؤال شد، او به اسمانشان خبر داد تا به من رسید و توقف کرد، پس ضربه‌ای به سرش زدند و قبرش از آتش پر شد،^(۳۸) از جهت وثاقت در حدیث نیز وی را ضعیف دانسته‌اند.^(۳۹)

اما عثمان بن عیسی روایی از شیوخ واقفه بود، وی یکی از نمایندگان امام کاظم(ع) در مصر بود. البته کثی می‌گوید که وی گرچه ابتدا امامت علی الرضا(ع) را نفی کرد اما بعد توبه کرد.^(۴۰) اما مرحوم خوبی در معجم می‌نویسد: «تردیدی نیست که عثمان بن عیسی منحرف از حق و معارض امام رضا(ع) و غیر معترف به امامت وی بود... اما درباره ذبت نشده است.»^(۴۱) با همه این اوصاف وی را در حدیث به شهادت عده‌ای از جمله ابن شهر آشوب ثقه دانسته‌اند.^(۴۲)

سومین رکن از ارکان واقفه زیادبن مروان قندی بود؛ تردیدی در توقف این مرد خباثش نیست چه او حق علی بن موسی (ع) را علی رغم یقینش نفی کرد، در حالی که خودش نص [امامت] علی الرضا (ع) را نقل کرده بود.^(۴۳)

چهره‌ای دیگر از واقفه که فرقه‌ای نیز به وی منسوب است، نامش در منابع مختلف به دو صورت ضبط شده، در برخی منابع نام وی بصورت ابوالحسن علی بن محمد طاطبی در برخی دیگر بصورت علی بن حسن بن محمد طاطبی، به هر حال وی که به طاطری نیز معروف است از فقها و شیوخ واقفه بوده و با اینکه در حدیث ثقه شمرده می‌شود، در دفاع از مذهب واقفی ورد عقاید شیعیان قطعیه تعصب داشت، وی کتب متعددی در تأیید مذهب واقفی تألیف کرده که تعداد آنها به سی می‌رسد،^(۴۴) فرقه طاطریه نیز از پیروان وی بوده‌اند.

محمدبن بشیر کوفی بنیانگذار فرقه غالی بشیری را نیز باید در ردیف رجال واقفه نا برد، او حتی برای خود ادعای پیامبری کرد و گروهی نیز او را تصدیق کردند.^(۴۵) برخی از خاندان بنوسماعه نیز از واقفه بوده‌اند، گرچه در برخی منابع بسیاری از شخصیت‌های ایزد خاندان از واقفه شمرده می‌شوند،^(۴۶) اما به نظر می‌رسد همه افراد این خاندان از واقفا نبوده‌اند و این منابع که بخصوص محمدبن سماعه و همه فرزندان وی را از واقفه می‌دانند در این معرفی دچار اشتباه هستند. نجاشی می‌گوید: محمدبن سماعه بن موسی در مباد اصحاب مانقه بود و مرحوم خویی در معجم هیچ اشاره‌ای به واقفی بودن او نمی‌کند،^(۴۷) درباره ابراهیم بن محمد بن سماعه هم قضیه همین طور است، البته در مدح و قدح بی ذکر می‌شده است.^(۴۸) اما دو فرزند دیگر محمد یعنی حسن و جعفر از واقفه معرفی می‌شوند؛ حسن بن محمد بن سماعه بنابر نقل نجاشی، از شیوخ واقفه بود و در مذهب واقفه تعصب می‌ورزید، وی کثیرالحدیث و فقیه بود و در حدیث ثقه شمرده شده است، کتب نیکویی داشته که تعداد آنها به حدود سی کتاب می‌رسیده است، وی متوفی سل ۲۶۳ هـ است.^(۴۹) جعفر بن محمد بن سماعه نیز از واقفه معرفی می‌شود^(۵۰) و جالب آنکه وی در حدیث از برادرانش ثقه‌تر معرفی می‌گردد.^(۵۱)

شخصیت دیگری که متهم به واقفی‌گری است سماعه بن مهران بن عبدالرحمن است، مرحوم اقبال وی را از جمله کسانی معرفی می‌کند که به جعل اخبار و داخل کردن

آنها در احادیث مرویه از ائمه مشهور شده‌اند^(۵۱) وی در این قضاوت خود احتمالاً تحت تأثیر شیخ صدوق (ره) بوده که سماعه را واقفی معرفی می‌کند.^(۵۳) اما نجاشی در موضعی کاملاً متضاد، سماعه بن مهران بن عبدالرحمان را ثقه نقه معرفی می‌کند که هیچ اشکالی در وثاقت و حجیت روایتش نیست.^(۵۴) مرحوم خوبی درباره اتهام واقفی گری وی می‌نویسد؛ صدوق - قدس سره - تصریح می‌کند که سماعه واقفی است، ولی ظاهر کلام نجاشی از تکرار کلمه ثقه و عدم تعرض به واقفی بودن وی، واقفی نبودنش را می‌رساند. ظاهراً سماعه از بزرگان، روات و شناخته‌شدگان آنهاست و اگر واقفی بود این امر شایع می‌شد، در حالی که برقی و کشی و ابن الغضائری متعرض واقفی بودن او نشدند.^(۵۵)

هم چنین در بخش قبل اشاره شد که فرقه‌ای به نام زراریه یا تمیمیّه که از غلات و مشبهه هستند و در امامت از واقفه محسوب می‌شوند به زراره بن أعین تمیمی منسوب هستند، بدین ترتیب در این منابع زراره از واقفه معرفی می‌شود به نظر می‌رسد که این اتهامی بیش نیست و حقیقتاً اخبار متشتی که درباره شخصیت و عقاید او در منابع مختلف وارد شده است،^(۵۶) یا ناشی از اشتباهات فاحش بوده و یا توطئه برخی مخالفان و دشمنان، زراره از برجستگان صحابه باقرین (ع) است و از استوانه‌های بنای شامخ فقه جعفری محسوب می‌شود، وی آئنه اصحاب امام صادق (ع) بوده و در روایتی وی از حواریین امام باقر (ع) شمرده می‌شود.^(۵۷) گذشته از این آنچه که این اتهام را کاملاً بی پایه می‌کند این است که زراره متوفی سال ۱۵۰ هـ است و فقط دو سال از مدت امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) را درک نموده (از ۱۴۸ تا ۱۵۰ هـ)، بنابراین اتهام مزبور از اساس منتفی است، چرا که اساساً در زمان شکل‌گیری واقفه زراره در قید حیات نبوده است که درباره واقفی بودن یا نبودن او بحث کنیم.

علل شکل‌گیری و زمینه‌های ظهور فرقه واقفه

در بررسی علل شکل‌گیری فرقه واقفه می‌توان دو دسته از دلایل عمومی و اختصاصی در شکل‌گیری این سنخ فرق را مورد بررسی قرار داد. پیش‌تر عنوان شد که تاریخ تشیع از همان قرن اول هجری شامد بروز انشعابات از دو نوع فکری و البته بیشتر سیاسی و اجتماعی بود، اصولاً فرق و جریان‌هایی که در عرصه سیاست حضور فعال دارند

و ظهور و بروز اجتماعی آنها بسیار جدی است، همواره در معرض انشعاب و اختلاف قرار دارند، شیعه در این میان شاخص تر نیز می‌باشد، چون نه تنها در عرصه سیاست حضور دارد، بلکه عالی‌ترین سطح و لایه سیاسی جامعه یعنی قدرت حاکم را به چالش می‌کشد و مستقیماً با حاکمیت جامعه مسأله دارد و خود را صاحب نظر و بالاتر از آن صاحب مصداق عینی و فردی در حوزه حاکمیت و رهبری جامعه می‌داند و اتفاقاً درست همین جا مهم‌ترین مسأله‌ای که باعث تفرق در شیعه شده مطرح می‌شود که همان مقوله مصادیق رهبری امامت است. اگر به دقت تاریخ فرق شیعه مطالعه شود، شاید بتوان ادعا کرد در اکثر فریب به اتفاق موارد دلیل اصلی انشعاب، اختلاف بر سر امام و ولی امر مسلمین پس از رحلت امام قبلی است، همین جاست که دنیا طلبان و مقام پرستان که بعضاً از طرف حکام و خلفا نیز مأمور به این کار بودند پای در عرصه مبارزه بر سر امامت گذارده و سعی می‌کردند تا مطرح کردن نظریات عوام فریبانه، مردم را به خود بخوانند، از سویی مردم نیز همواره طالب افرادی بودند که نوید حکومتی از نوع حکومت پیامبر اکرم (ص) را به آنان بدهند هم از این رو برخورد احساسی با موضوع کرده و به محض شنیدن نویدهایی از سوی افراد به دنبال آنها راه می‌افتادند. (۵۸)

همین نکته اخیر فتح باب برای علت عمومی دوم است که موضوع مهدویت باشد از جمله دلایل مهم عمومیت موضوع مهدویت، بشارت همه پیامبران و مخصوصاً پیامبر اکرم (ص) به ظهور منجی می‌باشد، براساس احادیث مهدی کسی است که پیام آور عدا و براندازنده ظلم است، او هنگامی ظهور می‌کند که جهان را ظلم و ستم فراگیرد، همب جاست که دلیل شوق مردم به دیدار مهدی و شتاب آنان در شناسایی او مشخص می‌شود؛ ظلم و ستم حکام همواره به حدی بود که این تصور را برای مردم زمان ایجاد می‌کرد که جهان مملو از ظلم و ستم است، گزارش جنایات خاندان‌های اموی و عباسی صفحا تاریخ را پر کرده است. در این رهگذر شیعه بیش از دیگر فرق و جریان‌های اجتماع تحت فشار بود و طبعاً بیشتر از دیگران خود را نیازمند مهدی می‌دید. (۵۹) لذا در میان مذاهب اسلامی بیش از همه موضوع مهدویت در شیعه مطرح بوده و هر یک از فرق شیعه به تناسب شرایط زمان و مکان آن را مطرح کرده‌اند، تقریباً پس از رحلت هر امام، مسأله مهدویت مطرح شده است، پس از شهادت علی (ع) عده‌ای مدعی شدند که او نمرده است

و نمی مبرد و وی به آسمان رفته است. پس از این گروه، کسانی موضوع مهدویت محمدبن حنفیه را مطرح کردند و پس از شکست قیام مختار گروه‌های مختلف کبسانی در مورد او اختلاف کردند، زیدیه در مورد محمد نفس زکیه و دیگر ائمه خویش سخنان مشابهی دارند، اسماعیلیه اسماعیل، مبارکیه محمدبن اسماعیل، ناووسیه خود امام صادق(ع) و باقریه، امام باقر(ع) را مهدی موعود می‌دانستند.^(۶۰) در این میان شیعیان زمان امام کاظم(ع) نیز از این جریان کلی مستثنی نبوده‌اند و خلیفه وقت عباسی، هارون در سفاکی و ستمگری اگر برتر از اسلاف خود نبود، کمتر از آنها نیز به شمار نمی رفت، بنابراین ظهور جریانی پس از رحلت امام کاظم(ع) که آن حضرت را مهدی موعود معرفی کند، چندان دور از ذهن نبود. در کنار این دلایل کلی و عمومی با بررسی پاره‌ای از مختصات و ویژگی‌های عقیدتی جریان‌های واقفه می‌توان زمینه‌ها و علل فکری و اجتماعی دیگری را نیز در شکل‌گیری این فرقه در این مقطع زمانی جستجو کرد. عقایدی هم چون توقف در امام هفتم و توجه به هفتمین امام بودن موسی بن جعفر(ع) و انتساب احادیثی به امام صادق(ع) با این مضمون که هفتمین امام شما، قائم شماست^(۶۱) و یا تشبیه موسی بن جعفر(ع) به عیسی بن مریم(ع) و نیز اعتقاد به برخی عقاید غیر اسلامی هم چون حلول و تناسخ از ناحیه برخی فرق واقفه هم چون بشیریه، از این دست می‌باشد. عقایدی از نوع عقیده اخیر یعنی اعتقاد به حلول و تناسخ بدون شک متأثر از مکاتب شرقی آن روزگار می‌باشد، اساساً از اواخر قرن اول و سراسر قرن دوم هجری جهان اسلام آماج تهاجم اندیشه‌ها و ادیان شرقی و غربی آن روزگار بود و در این میان مکاتب هندی در مناطق شرقی جهان اسلام مجال جولان داشت که ردپای آن را تا بین النهرین نیز در قالب جماعت زلها می‌توان پیگیری کرد.

اما بحث هفتمین امام و اعتقاد به ختم ائمه به هفت، ناشی از اندیشه مقدس بودن برخی اعداد و از جمله عدد هفت در میان مکاتب مختلف فکری و عرفانی است که بویژه در منطقه شامات و عراق رواج بیشتری داشت. برخی از اعداد هم چون، ۴، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۴۰ و... از اعدادی هستند که رمزآلود و نمادین تلقی می‌شوند و برخی مکاتب عرفانی و فکری این منطقه توجه خاصی به این اعداد دارند. مضافاً بر اینکه اصولاً عدد هفت در منطقه بین النهرین به لحاظ تاریخی مورد توجه و اهتمام است. عمومیت چنین تلقی از

اعداد منحصر در افرادی که واقفی مذهب شدند نبود و پیش از آنان نیز سابقه داشت،^(۶۲) جماعتی از اسماعیلیه که عمدتاً مبارک‌اند و نیز قرامطه معتقد به قداست عدد هفت می‌باشند و در نظام تکوین مدار امور را بر هفت می‌دانند.^(۶۳)

واقفه نیز همان طور که اشاره شد به هفتمین امام بودن حضرت موسی بن جعفر (ع) اهمیت می‌دادند و این می‌تواند ناشی از همین زمینه فکری و اجتماعی باشد که در مکاتب عرفانی متقدم در این منطقه نظیرهایی دارد، دیدگاه‌هایی از این دست که در این زمان تبلیغ می‌گشت در اساس مشتمل بر بینش ادواری از تاریخ مقدس بشر و کیهان شناسی عرفانی (گنوستیک) بود، بنابراین نظریه ها، وحی و الهام نبوی در هفت دوره پیامبرانه که هر دوره به دست یک پیامبر (ناطق) گشایش می‌یافت، تبلور پیدا می‌کرده است... شش ناطق نخست مشتمل بودند بر آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص)، پس از هر یک از این ناطقان شش گانه یک وصی که او را صامت (خاموش) نیز می‌نامیدند می‌آمده تا حقیقت‌های درونی پنهان شده در پیام‌ها را آشکار بسازد. این صامتان مشتمل بودند بر شیث، سام، اسماعیل، هارون، شمعون الصنعا، و علی (ع). هر دوری با «هفت امام» به کمال می‌رسید که باز پسین آنها می‌بایست به پایگاه، ناطق برای دور بعدی ارتقا یابد.^(۶۴) در دور ششم هفتمین امام سزاوار رسیدن به پایگاه هفتمین ناطق بود. او ناپدید شده بود ولی قرار بود به زودی ظهور کند و همانند قائم آخر زمان و مهدی بر جهان حکومت کرده و آن را به پایان رساند.^(۶۵)

موسی بن جعفر (ع) نیز در این دور هفتمین امام محسوب می‌شد و مشاهده می‌گردد که جملات اخیر تا چه حد بر عقاید واقفه نسبت به موسی بن جعفر (ع) منطبق است، پس به جاست که نتیجه گیری کنیم که چنین زمینه فکری و اندیشه‌ای در توقف و درنگ دربار امام هفتم و مهدی دانستن او به عبارت دیگر شکل گیری واقفه نقش داشته است.

لاوه بر اینها اشاره شد که گفته می‌شود عدد هفت در سابقه تاریخی منطقه بین النهرین مقدس محسوب می‌گردد و نیز ذکر شد که خاستگاه جغرافیایی واقفه عراق و بین النهرین بوده است، این مسأله نیز می‌تواند به عنوان یک سابقه جغرافیایی در شکل گیری واقفه مؤثر بوده باشد، بویژه زمانی این فرضیه تقویت می‌گردد که دو کانون تشیع امامی را در بین النهرین و خارج از آن یعنی ایران با یکدیگر مقایسه نمایم، در سن

در زمانی که بسیاری از رجال شیعه در کوفه در قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری متهم به واهی گری هستند، در شهر قم در ایران اثری از واقفی گری مشاهده نمی شود؛ در شهر قم فرقه شیعه در بیعت با سلسله امامان شیعه دوازده امامی متحد بودند و در میان محدثان امامی فراوان این شهر از کسی با انحراف‌های فطحی یا واقفی یاد نشده است. ^(۶۶) مادلونگ در کتاب فرقه‌های اسلامی تصریح می‌کند که در هیچ جای ایران اثری از فرقه‌های فطحی یا واقفی که در عراق اهمیت بسیار یافته بودند، وجود نداشت. ^(۶۷) این واکنش متفاوت دو کانون اصلی جریان شیعه امامی نسبت به ظهور یک جریان به نام واقفی گری می‌تواند مؤید فرضیه زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی در شکل‌گیری واقفه در منطقه بین‌النهرین باشد.

تأثیر پذیری از آموزه‌های مسیحیت و تلقی مسیحیان نسبت به عیسی بن مریم (ع) نیز می‌تواند در کنار سایر عوامل، مطرح باشد. نقل مکرر احادیثی از سوی واقفه درباره شباهت موسی بن جعفر (ع) به عیسی (ع) ^(۶۸) و نیز اعتقاد برخی از واقفه درباره نحوه مرگ موسی بن جعفر (ع) و عروج وی به آسمان و بازگشت او در موعد مقرر ^(۶۹) همگی می‌تواند مؤید تأثیرپذیری جریان واقفه از اندیشه‌های نصاری باشد. انساب حدیثی به امام صادق (ع) که از یکی از اصحاب می‌خواهد که روزهای هفته را بشمارد و آن صحابی برخلاف سنت اسلامی و درست مطابق با روز شمار مسیحی شمارش روزهای هفته را از یکشنبه آغاز می‌کند و به شنبه ختم می‌نماید، ^(۷۰) بسیار شگفت‌انگیز است و می‌تواند فرضیه فرق را تقویت نماید.

پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه:

فرقه واقفه در مقطع زندانی شدن و شهادت موسی بن جعفر (ع) بوجود آمد و تا اوایل قرن چهارم هجری بیشتر در منطقه عراق به حیات خود ادامه داد و توانست رجال شاخصی را در فقه، کلام و حدیث به خود جذب کند.

بدیهی است همه این زمینه‌های فکری، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی که شمرده شد در کنار هم می‌تواند شرایط را برای شکل‌گیری فرقه‌ای به نام واقفه با مختصات عقیدتی مذکور فراهم نماید، در چنین زمینه فکری و اجتماعی آماده‌ای است که فساد مالی برخی از وکیلان امام کاظم (ع) و سوء استفاده آنها از زندانی شدن و شهادت آن حضرت می‌تواند بهانه ظهور این فرقه تلقی گردد و بدون در نظر گرفتن این زمینه‌ها طرح روایات مزبور ناقص و ناکافی است.

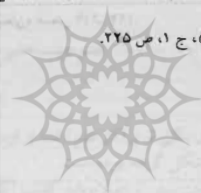


پژوهشی در فرقه واقفه
مجله علمی پژوهشی
پژوهش‌های فلسفی و فقهی
پژوهش‌های تاریخی و اجتماعی
پژوهش‌های فرهنگی و ادبی
پژوهش‌های حقوقی و سیاسی
پژوهش‌های علمی و فناوری
پژوهش‌های هنری و زیبایی‌شناختی
پژوهش‌های بین‌رشته‌ای
پژوهش‌های کاربردی
پژوهش‌های مقدماتی
پژوهش‌های تخصصی
پژوهش‌های میان‌رشته‌ای
پژوهش‌های بین‌فرهنگی
پژوهش‌های بین‌رشته‌ای
پژوهش‌های بین‌فرهنگی
پژوهش‌های بین‌رشته‌ای
پژوهش‌های بین‌فرهنگی

پی نوشت‌ها:

- ۱- مشکو، محمد جواد (۱۳۷۵ش)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، صص ۴۵۴-۴۵۵.
- ۲- اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۰ هـ ق)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصکین، بدون مکان نشر، المنشورات الاسلامیة، صص ۱۱۰-۱۱۵ و ۱۴۵ و ۶۰۲.
- ۳- علی بن اسماعیل بن شعیب بن میثم بن یحیی تمّار از یاران حضرت رضا(ع) و از موالی بنی اسد و از متکلمان شیعه امامیه شمرده می‌شود که کتب بسیار تألیف کرد.
- ۴- یونس بن عبدالرحمان قمی از بردگان آزاد کرده علی بن یقظین بود و از بزرگان امامیه و از یاران امام کاظم(ع) و امام رضا(ع) به حساب می‌آمد. از او احادیثی نیز روایت شده است، وی در سال ۲۰۸ هـ ق درگذشت و شیعیان آن زمان او را سلمان فارسی عصر می‌خواندند.
- ۵- اشعری در مقالات الاسلامیین، ص ۲۹، می‌نویسد که یونس بن عبدالرحمان بود که آن جمله را به زبان آورد.
- ۶- الاشعری، قیس بن عبدالله بن ابی خلف (۱۳۷۱ش)، المقالات و الفرق، به تصحیح محمدجواد مشکور، ترجم: به سب فضایی، تهران، عطایی، ص ۱۶۹.
- ۷- مشکو، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۲۷.
- ۸- بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۱۷هـ)، الفرق بین الفرق، بیروت، دارالمعرفه، صص ۶۸-۷۰.
- ۹- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم (۱۹۹۸م)، الملل و النحل، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ج ۱، ص ۱۸۶.
- ۱۰- ابن ابی خلف اشعری، المقالات و الفرق، ص ۳۴۱، این مطلب از تعلیقات دکتر مشکور بر این کتاب نقل شده است.
- ۱۱- پیشین، ص ۱۶۹.
- ۱۲- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۸ش)، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آبتنی، تهران، علمی و فرهنگی، ج ۷، ص ۴۱۹.
- ۱۳- نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی (۱۴۶۱ش)، فرق الشیعه، ترجمه: محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ص ۱۱۷.
- ۱۴- پیشین.
- ۱۵- مادولونگ، ویلفرد (۱۳۷۷ش)، فرقه‌های اسلامی، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران، اساطیر، ص ۱۳۲.
- ۱۶- ابن بابویه القمی، محمد بن علی بن الحسین الملقب بالشیخ الصدوق (۱۳۷۲ش)، عیون اخبارالرضا(ع)، ترجمه: حمیدرضا مستفید و علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، ج ۱، ص ۲۲۵.
- ۱۷- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۹ش)، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، تهران، اشراقی، ص ۱۲۲.
- ۱۸- جهت اطلاع از روایات مزبور، بنگرید: ابن ابی خلف اشعری، صص ۳۴۱-۳۴۰، شهرستانی، ج ۱، صص ۱۸۷-۱۸۶؛ نوبختی، صص ۱۱۹-۱۱۷.
- ۱۹- نوبختی، ص ۱۱۹.
- ۲۰- نوبختی، صص ۱۲۱-۱۱۷؛ اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۲۹.
- ۲۱- مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۷۱.

- ۲۲ - مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۳۶.
- ۲۳ - ابن ابی خلف اشعری، ص ۱۶۷، ظاهراً تحریف شده همان بشیریّه است.
- ۲۴ - همان.
- ۲۵ - پیشین، ص ۱۶۹.
- ۲۶ - پیشین، ص ۱۶۸.
- ۲۷ - درباره زرارة بن أعین و اتهامات وارده به وی در بخش بعدی سخن خواهیم گفت.
- ۲۸ - مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۷۲.
- ۲۹ - ولوی، علی محمد (بی تا)، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، تهران، بعثت، ج ۱، ص ۱۹۰.
- ۳۰ - مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۴۹.
- ۳۱ - مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۷۷.
- ۳۲ - ابن ابی خلف اشعری، ص ۱۶۸.
- ۳۳ - نویختی، ص ۱۲۰.
- ۳۴ - اقبال، عباس (۱۳۴۵ش)، خاندان نویختی، تهران، طهوری، ۱۳۴۵، ص ۷۲.
- ۳۵ - خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳هـ)، معجم رجال الحدیث، بی جا، بی نا، ج ۱۲، ص ۱۳۱.
- ۳۶ - همان، ج ۱۲، صص ۲۳۴-۲۳۵.
- ۳۷ - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۲۵.
- ۳۸ - خویی، ج ۱۲، ص ۲۳۷.
- ۳۹ - پیشین، ج ۱۲، ص ۲۴۵.
- ۴۰ - پیشین، ص ۱۲۹.
- ۴۱ - پیشین، ص ۱۳۲.
- ۴۲ - همان.
- ۴۳ - پیشین، ج ۸، صص ۳۲۶-۳۲۷.
- ۴۴ - پیشین، ج ۱۲، ص ۳۷۳.
- ۴۵ - ابن ابی خلف اشعری، ص ۱۳۲.
- ۴۶ - مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۱۲۲. *تأیید انسانی*
- ۴۷ - خویی، ج ۱۷، ص ۱۴۴.
- ۴۸ - پیشین، ج ۱، ص ۲۸۵.
- ۴۹ - پیشین، ج ۶، صص ۱۲۶-۱۲۸.
- ۵۰ - پیشین، ج ۵، ص ۸۱.
- ۵۱ - پیشین، ج ۱، ص ۲۵۹.
- ۵۲ - اقبال، ص ۷۲.
- ۵۳ - خویی، ج ۹، ص ۳۱۲.
- ۵۴ - همان.
- ۵۵ - همان.



شورای پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی
 مؤسسه پژوهشی و فرهنگی
 وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
 تهران، ایران
 بهار ۱۳۹۲

۶ - مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۲۳.

۷ - پیشین، ص ۱۷۲.

۸ - ولوی، ج ۱، ص ۸۵.

۹ - همان.

۱۰ - خوبی، ج ۱۷، صص ۲۳۲-۲۳۱؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۱۱ - شهرستانی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۱۲ - برای اطلاع بیشتر از مقوله اعداد و نگرش اندیشمندان مسلمان به آن، ر.ک: نصر، سیدحسین (۱۳۷۷ش)،

نظر مضفران اسلامی درباره طبیعت، تهران، خوارزمی، ص ۸۱ به بعد.

۱۳ - ولوی، علی محمد (۱۳۸۰ش)، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه

اثرها، ص ۲۴۱.

۱۴ - مادلونگ، صص ۱۵۰-۱۵۱.

۱۵ - همان.

۱۶ - پیشین، ص ۱۳۲.

۱۷ - پیشین، ص ۱۳۷.

۱۸ - شهرستانی، ج ۱، ص ۱۸۷، و نویختی، صص ۱۱۹-۱۱۷.

۱۹ - نویختی، صص ۱۱۹-۱۱۷.

۲۰ - شهرستانی، ج ۱، ص ۱۸۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی